

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۲، بخش ۲

### پادشاهان ۹-۱۰، بخش ۲۲

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

حالا بیایید به فصل ۱۰، آیات ۱ تا ۱۷ نگاهی بیندازیم. باز هم، همانطور که در اینجا به شما گفتم، این روایت از نظر نحوه‌ی بسط و گسترش آن و چیزهایی که گفته می‌شود و چیزهایی که گفته نمی‌شود، بسیار جالب است. توجه کنید که ییهو نامه‌ای به سامره فرستاد.

حالا یادت هست، جغرافیای خودت را به خاطر داری؟ یزرعیل پایتخت تابستانی در حاشیه دره یزرعیل است و سامره در پایین تیه، حدود ۲۰ یا ۲۵ مایلی جنوب غربی قرار دارد. بنابراین، ییهو نامه‌ای می‌نویسد. تو پسران اربابت را با خود داری، و ازابه‌ها و اسب‌ها، یک شهر مستحکم و سلاح‌ها را داری.

حالا، به محض اینکه این نامه به دستت رسید، بهترین و شایسته‌ترین پسران اربابت را انتخاب کن، او را بر تخت پدرش بنشان، و سپس برای خانه اربابت بجنگ. فکر می‌کنی چرا او فقط به سامره حمله نکرد؟ چرا از این وسیله استفاده کرد؟ بسیار خوب، دوباره، فکر می‌کنم ما یک مرد بسیار زیرک را می‌بینیم. او در موقعیت بسیار حساسی قرار دارد.

او مسلماً گروهی از سربازان خودش را دارد که با خودش آورده، هرچند به نظر نمی‌رسد که کل ارتش را آورده باشد. نمی‌خواستم ریسک کنم. او پادشاه را کشته است.

او ملکه مادر را کشته است. او پادشاه یهودا را کشته است. اما چه کار دیگری انجام داده است؟ او در موقعیت بسیار حساسی قرار دارد.

و اینکه برویم و شاید، شاید رهبران سامره را تحریک کنیم که بگویند، یک لحظه صبر کنید. ما برای چه باید در مقابل این مرد تعظیم کنیم؟ بیایید در مقابل او بایستیم و بگذاریم شهر را محاصره کند. خب، محاصره یک امر بسیار بسیار حساس است.

می‌تواند خیلی طولانی شود. ارتش شما می‌تواند از آن خسته شود و علیه شما قیام کند. بنابراین دوباره، ما یک مرد بسیار زیرک را می‌بینیم.

خب، در آیه چهارم، چرا آنها اینقدر ترسیدند؟ دو پادشاه نتوانستند در برابر او مقاومت کنند. بله. خب، این چه می‌گوید؟ بسیار خب.

به عنوان پادشاه، آنها جنگجو می‌بودند. و او از شر چند جنگجو خلاص شده است. او بذر ترس را کاشته است.

این یارو خیلی قاطع و خیلی زیرک. سریع عمل می‌کنه. باز هم می‌گم، اصلاً تو موقعیت محکمی نیست.

اما، با به‌کارگیری رویکرد ایزابل، او را مرعوب کرده است. و آنها به خودشان اجازه می‌دهند که مرعوب شوند. باز هم، نمی‌خواهم خیلی در این مورد زیاده‌روی کنم.

اما می‌خواهم بگویم که در خدمت به خداوند، می‌توانیم از موضع قدرت بیاییم. یا می‌توانیم از موضع ضعف می‌دانید؟ خب، فکر نمی‌کنم دوست داشته باشید این را بخرید، نه؟ یا، هی، من بهترین محصول دنیا را دارم.

و می‌تواند این کار را برای شما و این کار انجام دهد. و ما در طرف خداوند هستیم. ما در طرف خداوند هستیم.

بیا بیا از یک موضع، موضع درست، موضع قدرت، به او خدمت کنیم. موضع برندگان. بیا بیا مرعوب دنیا نشویم.

بیا این کار را نکنیم. خب، نمی‌دانم می‌توانیم این کار را انجام دهیم یا نه. نه.

و بنابراین، آنها می‌گویند، ببینید، ما هر کاری که شما بخواهید انجام می‌دهیم. چقدر جالب. ما هیچ کس را به عنوان پادشاه تعیین نخواهیم کرد.

تو هر کاری که فکر می‌کنی بهتر است انجام بده. او نامه دومی نوشت: «اگر طرف من هستی و از من اطاعت می‌کنی، سر پسران اربابت را بردار و فردا همین موقع به ایزابل نزد من بیا».

هیچ اما و اگر اینجاست، آیا وجود دارد؟ و همینطور هم هست. حالا، همانطور که در مقدمه گفتم، اینکه واقعاً ۷۰ نفر بودند یا نه، نمی‌دانم. این یعنی اخاب و یورام خیلی فعال بوده‌اند.

بنابراین، ممکن است ۷ ضریر ۱۰ باشد. این می‌شود یک مشت کامل. اما به هر حال، آنها شاهزاده‌ها را گرفتند و همه آنها را کشتند، سرهایشان را در سبدها گذاشتند و برای یهو فرستادند.

او گفت آنها را تا صبح در دو دسته در ورودی دروازه شهر قرار دهید. وقت آن است که مردم از آنجا عبور کنند و کمی فکر کنند. حالا، منظور او از آیات ۹ و ۱۰ چیست؟ او در مقابل همه مردم ایستاد و گفت: شما بی‌گناه هستید.

من بودم که علیه آقا توطنه کردم و او را کشتم. اما چه کسی همه اینها را کشت؟ پس بدانید که هیچ سخنی از سخنان خداوند علیه خاندان اخاب بی‌نتیجه نخواهد ماند. خداوند آنچه را که به وسیله بنده‌اش ایلیا گفته بود، به انجام رسانده است.

منظورش چیه؟ تو هیچ کاری نکردی. من پادشاه رو کشتم. اما کی اینا رو کشته؟ چی داره میگه؟ عفو؟ خیلی خب، تحقق کلام خداست.

او گفت، خاندان یهو، قرار بود همه کشته شوند. پس، آیا این فقط یک توطئه است؟ آیا این فقط یک کودتا است؟ آیا این فقط یک تصمیم عمومی است که من پادشاه خواهم شد؟ سوال او جالب است. آیا او شاید می‌گوید خدا این را به وجود آورده است؟ یا شاید دارد می‌گوید، هی، این چیز فراتر از من و تعداد انگشت‌شماری از سربازانم گسترش یافته است.

می‌بینید که این موضوع حالا اینجا یک مسئله ملی شده است. و بهتر است تصمیم بگیرید که طرف چه کسی را می‌گیرید. فکر می‌کنم هر دو حالت ممکن است.

اما باز هم، همانطور که فران گفته است، این هم از این یهو خود را نماینده خدا می‌داند. او صرفاً برای پادشاه شدن علیه پادشاه توطئه نمی‌کند.

او فرمان خدا را اجرا می‌کند. اما حالا به آیه ۱۱ نگاه کنید. بنابراین، ییهو تمام کسانی را که در یزرعیل در خانه اخاب باقی مانده بودند، و همچنین تمام بزرگان، دوستان نزدیک و کاهنانش را کشت و هیچ کس را زنده نگذاشت.

در مورد آن چطور؟ خدا چه گفت؟ چه کسی می‌میرد؟ خانواده اخاب. او چیزی در مورد تمام رؤسای خود، دوستان نزدیکش و کاهنانش نگفت، اگرچه ممکن است آنها کاهنان بعل بوده باشند. خب، حالا این را در نظر داشته باشید.

و حالا، ییهو راه افتاد و به سمت سامره رفت. خب، آن افراد زیر زانو زده‌اند. بیایید به آنجا برویم و اوضاع را. سروسامان دهیم.

در بیت‌عقد چوپانان، او با برخی از خویشاوندان آحاز، پادشاه یهودا، ملاقات کرد و پرسید: «شما چه کسانی هستید؟» «آنها گفتند: ما از خویشاوندان آحازیا هستیم. ما آمده‌ایم تا به خانواده‌های پادشاه و ملکه مادر سلام کنیم.» آنها هیچ چیز نمی‌دانند.

ای مردم بیچاره! آنها را زنده بگیرید، او دستور داد. پس آنها را زنده گرفت و در کنار چاه بیت‌عقد، ۴۲ نفر از آنها را کشت.

او هیچ بازمانده‌ای باقی نگذاشت. این همان کلماتی است که در آیه ۱۱ داشتیم، هیچ بازمانده‌ای باقی نگذاشت. ما اینجا چه می‌بینیم؟ این یک پاکسازی خونین است.

او دارد هر کسی را که فکر می‌کند لیاقتش را دارد، از بین می‌برد. خدا هیچ چیزی در مورد خویشاوندان اخزیا نگفته بود، هیچ چیزی در مورد اخزیا نگفته بود، چه برسد به خویشاوندان اخزیا. به کتاب هوشع مراجعه کنید.

هوشع حدود ۱۰۰ سال بعد، درست پس از دانیال، می‌نویسد. آیه ۳ از فصل ۱، بنابراین او با گومر، دختر دبلایم، ازدواج کرد و او باردار شد و پسری برای او به دنیا آورد. خداوند به هوشع گفت، او را یزرعیل بنام زیرا من به زودی خاندان ییهو را به خاطر قتل عام یزرعیل مجازات خواهم کرد و به پادشاهی اسرائیل پایان خواهم داد.

یه لحظه صبر کن. یه لحظه صبر کن. خدا اینو دستور داده.

اینجا چه خبر است؟ در این برهه، نسل چهارم ییهو بر تخت سلطنت نشسته است و او پایان سلسله ییهو خواهد بود. یربعام دوم، خب، پسرش زکریا که حدود دو سال سلطنت کرد. هوشع را چگونه در پرتو پادشاهان توضیح می‌دهید؟ انجام اراده خدا به روش‌های دیگری غیر از نقشه خدا امکان‌پذیر است.

فکر می‌کنم واضح است که این مرد قاطع، از کوره در رفته بود. او هر کسی را که سر راهش قرار می‌گرفت، می‌کشت. فکر کنم اسمش «تشنه خون» است.

و مطمئنم که او توانست رفتارش را برای خودش توجیه کند. خب، اگر از شر همه‌شان خلاص نمی‌شدم. تبدیل به ستون پنجم می‌شدند. مسئله این نیست که چه چیزی از نظر من درست به نظر می‌رسد.

این نقشه خداست. شما می‌توانید اراده خدا را به روشی انجام دهید که روش خدا نیست. حالا، آیات بعدی برگردیم به دوم پادشاهان، آیه ۱۵، نکات ریز و جالبی وجود دارد که ما کاملاً از آنها مطمئن نیستیم.

پس از رفتن از آنجا، به یهوناداب، پسر رکاب، رسید که به استقبال او می‌آمد. ییهو به او سلام کرد و گفت: «آیا تو هم مثل من با من موافقی؟» «یهو گفت»: «بله.» «یهوناداب پاسخ داد»: «اگر چنین است، دستت را به» «من بده»

«پس چنین کرد و ییهو او را به ارابه‌اش سوار کرد. ییهو گفت»: «با من بیا و غیرت مرا برای خداوند بین سپس او را بر ارابه‌اش سوار کرد»

در کتاب ارمیا، ارمیا با عهد شکسته سروکار دارد. و او رکابیان را به اورشلیم می‌آورد. این مردم از جانب پدرشان، رکاب، سوگند خورده بودند که اولاً هرگز در شهر زندگی نکنند و هرگز الکل ننوشند

خب، آنها در شهر هستند چون شهر محاصره شده است، و آنها برای پناه گرفتن آمده‌اند. اما خدا به ارمیا می‌گوید، به آنها الکل بده تا بنوشند. خب، آنها این کار را نخواهند کرد

آنها عهد خود را نخواهند شکست، و ارمیا سپس از این به عنوان داوری بر قوم اسرائیل استفاده می‌کند. این قوم به وعده خود به اجدادشان در مورد این موضوع نسبتاً بی‌اهمیت عمل خواهند کرد

آنها این کار را نخواهند کرد. آنها عهد خود را با پدرشان نخواهند شکست. اما ما چه کرده‌ایم؟ ارمیا می‌گوید، ما نه تنها عهد خود را شکسته‌ایم، بلکه عهد خدا را نیز تغییر داده‌ایم

حالا، من فکر می‌کنم آنچه اینجا اتفاق می‌افتد دقیقاً بر همین اساس است. رکابی‌ها عهد خود را به عنوان بندگان خاص خدا بستند. و من فکر می‌کنم آنچه اینجا اتفاق می‌افتد این است که یهوناداب می‌گوید، هی، من اینجا مردی را می‌بینم، یهو، که بالاخره ما را از پرستش بعل نجات خواهد داد

و من طرف او هستم. فکر می‌کنم این اتفاقی است که اینجا دارد می‌افتد، که بله، کسانی که طرز فکر مشابهی دارند باید با هم باشند